عوامل احياگري تمدنساز

عوامل احياگري تمدنساز

معصومه جعفري

مدير حوزه علميه خواهران جامعه الزهراء پاكستان[1]

چكيده:

تمدن به عنوان يك پديده اجتماعي، محصول تفكرات نهفته در وراي آن است. براي ساختن تمدن، وجود انديشه تمدن‌ساز ضروري و اجتناب‌ناپذير مي‌باشد. در اينكه آيا تمدن‌سازي در جوهره انديشه اسلامي، قابل مشاهده هست يا نه، موضوعي است كه در اين نبشتار به اندازه وسع علمي خود و گنجايش مقاله به آن اهتمام ورزيده‌ايم. نگارنده معتقد است اسلام اصيل به لحاظ برخورداري از توانمندي‌هاي بالا، مي‌تواند تمدّني متناسب با نيازهاي انسان معاصر بيافريند؛ چنان‌كه در گذشته اين توانايي را از خود نشان داده است. برخي از عوامل تمدن‌سازاسلام عبارتند از: عقل‌گرايي، جهان‌گرايي، عدالت‌گرايي، علم‌گرايي، جامع‌گرايي، آسان‌گيري و اخلاق‌گرايي.

كليدواژه‌ها: تمدن، تمدن اسلامي، فرهنگ، وحي، عقل، علم، اخلاق.

مقدّمه

يك) تمدن در لغت، عكس بداوت (باديه‌نشيني) است. معادل آن در عربي «حضارة» است. ابن منظور در لسان العرب آورده است كه حضارت اقامت در حضر است. فرهنگ دهخدا تمدن را به معناي «تعلّق به اخلاق شهر و انتقال از خشونت و جهل به حالت ظرافت انس و معرفت» معنا كرده است.

در اصطلاح علوم اجتماعي «تمدن» همانند بسياري ديگر از مفاهيم رايج در علوم انساني معناي مورد قبول همگان پيدا نكرده است. ويل دورانت مي‌نويسد: «تمدن به شكل كلي آن عبارت است از نظمي اجتماعي كه در نتيجه وجود آن، خلّاقيت فرهنگي امكان‌پذير مي‌شود و جريان پيدا مي‌كند.»1 وي براي تمدن‌ها چهار ركن و عنصر اساسي را برمي‌شمارد: 1. پيش‌بيني و احتياط در امور اقتصادي؛ 2. سازمان سياسي؛ 3. سنن اخلاقي؛ 4. كوشش در راه معرفت و بسط هنر. به نظر ويل دورانت ظهور تمدن هنگامي امكان‌پذير است كه هرج و مرج و ناامني پايان پذيرفته باشد؛ زيرا تنها هنگام از بين رفتن ترس است كه كنجكاوي و احتياج به ابداع و اختراع به كار مي‌افتد و انسان خود را تسليم غريزه‌اي مي‌كند كه او را به شكل طبيعي به راه كسب علم و معرفت و تهيه وسايل بهبودي زندگي سوق مي‌دهد.2

در اينكه آيا تمدن همان فرهنگ است يا غير از آن، بحث‌هاي دامنه‌دار همچنان ادامه دارد. هنري لوكاس آن دو را به يك معنا دانسته؛ با اين حال، ترجيح داده از واژه فرهنگ به جاي تمدن بهره گيرد. وي در توضيح فرهنگ چنين مي‌نويسد:

فرهنگ، راه مشترك زندگي، انديشه و كنش انسان است. فرهنگ دربرگيرنده اين چيزهاست:

1. سازگاري كلي با نيازهاي اقتصادي يا محيط جغرافيايي پيرامون؛ 2. سازمان مشترك براي فرونشاندن نيازهاي اجتماعي و سياسي كه از محيط پيرامون برخاسته‌اند؛ 3. مجموعه مشتركي از انديشه‌ها و دستاوردها و بالاخره فرهنگ شامل هنر، ادبيات، علم، آفرينش‌ها، فلسفه و دين است.3

در مقابل، كساني هستند كه آن دو را كاملاً متمايز از همديگر تفسير مي‌كنند. آلماني زبان‌ها واژه culture (فرهنگ) را براي مظاهر مادي و و واژه civilization (تمدن) را براي مظاهر عقلي، ادبي و هنري به كار مي‌برند. برخي از دانشمندان هم آن را به عكس تفسير كرده‌اند.4 اشپنگلر تاريخ تمدن

را به دو دوره جواني و پيري تقسيم نموده و واژه culture را بر مرحله جواني و واژه civilization را براي مرحله پيري انتخاب كرده است.5

از حيث دامنه، برخي گستره تمدن را جهاني مي‌دانند و تمدن واحدي را براي كل بشريت معتقدند، در حالي كه دامنه فرهنگ را منطقه‌اي و قومي مي‌دانند. از حيث رتبه‌بندي، برخي تمدن را پيشرفته‌تر از فرهنگ مي‌دانند و بر اين عقيده‌اند كه در تمدن، علوم و فنون و زندگاني سياسي در سطح برتري از فرهنگ قرار مي‌گيرد.6

امام خميني قدس‌سره گرچه براي تمدن تعريف مشخصي ارائه نداده، اما از برخي عبارات وي استفاده مي‌شود مهم‌ترين عنصر تمدن نه در نمادهاي فيزيكي آن، بلكه در توان انسان‌سازي آن نهفته است. با اين مقياس، وي فرهنگ غرب را با تمام توانايي‌هايي كه در توليد مصنوعات بشري و كشف قوانين طبيعت دارد، به لحاظ نگاه تك‌بعدي‌اش به انسان، تمدن نمي‌داند.7 ايشان در پاسخ به اين ادعا كه جوامع غربي از طريق عمل به آموزه‌هاي اسلامي، تمدن غرب را ساخته‌اند، مي‌فرمايند:

آيا اروپاي امروز كه مشتي بي‌خرد آرزوي آن را مي‌برند بايد جزء ملل متمدنه به شمار آورد؟ اروپايي كه جز خون‌خوارگي و آدم‌كشي و كشورسوزي مراسمي ندارد و جز زندگي ننگين سرتاسر آشوب و هوسراني‌هاي خانمانسوز متطوري در پيش او نيست، با قانون اسلام كه كانون عدالت و دادگستري است چه كار؟ اروپايي كه ميليون‌ها همجنس خود را در زير تانك‌ها و آتش توپخانه‌ها به ديار نيستي فرستاد و مي‌فرستد باز او را از نوع بشر مي‌دانيد و براي او حسرت مي‌بريد؟... كجا قانون اسلام در اروپا قدم گذاشته؟ آنچه در اروپا است سرتاسر بيدادگري‌ها و آدم دري‌هاست كه اسلام از آن بيزار است... اگر تمدن اسلام در اروپا رفته بود اين فتنه‌ها و آشوب‌هاي وحشيانه كه درندگان نيز از آن بيزاند در آنجا پيدا نمي‌شد.8

نگارنده با الهام از آن دسته از آموزه‌هاي اسلامي كه جامعه مطلوب را توصيف كرده‌اند جامعه متمدّن را جامعه‌اي مي‌داند كه داراي ويژگي‌هاي ذيل باشد:

1. از لحاظ اعتقادي، انديشه الهي بر جامعه حاكم است؛ وحي يكي از منابع مهم معرفتي به شمار مي‌رود. در همين زمينه، عقل نيز جايگاه شايسته‌اي دارد؛ هم فراتر از وحي دانستن آن مردود است و هم ناديده گرفتن كلي آن؛ چنان‌كه اهتمام به سطحي از عقل و غفلت از ساير سطوح آن نيز پذيرفته نيست.2. از لحاظ رفتاري، در جامعه متمدّن اسلامي مردماني زندگي مي‌كنند كه برخي از ويژگي‌هاي آنان

عبارتند از: وظيفه‌شناسي، پركاري، مسئوليت‌پذيري، همكاري و رقابت در امور خير. به طور كلي، فضايل اخلاقي بر جامعه حاكم است.3. از لحاظ امكانات رفاهي، كليه افراد جامعه از رفاه نسبي برخوردارند. توزيع ثروت به صورت عادلانه و بر اساس ليياقت‌هاست. «كَيْ َلا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاء مِنكُمْ.» (حشر: 7) مالكيت خصوصي در چارچوب مقرّرات شرعي محترم است، اما سرمايه ملاك برتري و احراز مناصب نيست.4. از بعد نظام سياسي، در جامعه متمدّن اسلامي نظامي حاكم است كه مهم‌ترين ويژگي آن الهي بودن آن است. كارگزاران خود را خدمتگزار مردم مي‌دانند؛ از استبداد و خودرأيي ابا دارند؛ نگاه آنان به قدرت، نگاه امانتي است نه نگاه طعمه‌اي. قدرت را وسيله خدمت مي‌دانند نه وسيله جلب منافع شخصي.9

آنچه ذكر شد ويژگي‌هاي جامعه ايده‌ال اسلامي است. با ظهور حضرت حجت (عج)، چنين تمدّني در گستره جهاني پا خواهد گرفت. با اين حال، مدعي نيستيم كه تمدن منحصر به همان جامعه موعود است، بلكه بر اين باوريم كه تمدن مفهوم نسبي دارد. هر جامعه‌اي به هر ميزان واجد ويژگي‌هاي ياد شده باشد، به همان ميزان متمدّن‌تر خواهد بود و به هر ميزان از آن ويژگي‌ها فاصله بگيرد، به جامعه جاهلي نزديك‌تر مي‌شود.

دو) بر كسي پوشيده نيست كه اسلام به شكل معجزه‌آسايي گروه‌هاي متفرق و قبيله‌اي اعراب را متحد ساخت و نظام سياسي واحدي را در شبه جزيره عربستان برپا نمود. در مرحله بعد، به توسعه سرزميني و تبليغ اسلام در ميان ساير جوامع همت گماشت. بدين‌سان، در مدت كوتاهي ناباورانه از ميان دو امپراتوري قدرتمند، يعني ايران و روم، يكي به طور كامل تسليم اين قدرت نوظهور شد و از نقشه جغرافيايي محو گرديد و ديگري گرچه باقي ماند، اما بخش‌هاي بزرگي از قلمرو خود را واگذاشت و عملاً اسلام را به عنوان قدرت برتر به رسميت شناخت. شايد مهم‌ترين ويژگي اين قدرت نوظهور در اهداف مبارزات آن بود. هدف اصلي جنگ‌هاي مسلمانان توسعه سرزميني و كشورگشايي نبود، بلكه هدف اصلي آنان در مرحله اول ترويج اسلام، هدايت انسان‌ها و نجات مستضعفان از چنگال ستمگران و مستبدان بود. متناسب با اين هدف، شيوه عمل آنان نيز بيش از آنكه بر شمشير متّكي باشد، بر بيان و رفتار انساني و اسلامي استوار بود. جوامع مغلوب به محض مشاهده رفتار انساني و عقايد عقلاني مسلمانان، دست از مبارزه مي‌كشيدند و برخي بلافاصله اظهار اسلام مي‌كردند و جمعي كه بر عقايدشان مي‌ماندند، تحت حكومت اسلامي حقوقشان محترم بود. بدين‌سان، اسلام با تسخير دل‌ها و با عدالت‌گستري و به صورت بسيار مسالمت‌آميز در ميان جوامع و اقوام مختلف مورد پذيرش قرار گرفت نه با زور و شمشير.

اين فتوحات خيره‌كننده ـ كه تا حدي به تقدير الهي يا معجزه اسلامي تعبير شد ـ در واقع، فقط

بدان سبب امكان داشت كه همه جا در قلمرو ايران و بيزانس مقدم مهاجمان را عامه مردم با علاقه استقبال كردند. اگر عامه مردم اين ممالك با مهاجمان به چشم عداوت مي‌نگريستند اين فتوح چنين آسان دست نمي‌داد.10

بر اساس آموزه‌هاي اسلامي، مسلمانان با جوامع مغلوب سلبي و متكبرانه رفتار نكردند و دست به امحاي آثار علمي و تمدّني آنان نزدند، بلكه ضمن تلاش در جهت حفظ و حراست از آثار تمدّني جوامع مغلوب، متواضعانه آنچه را كه مفيد و سازگار با اصول خود يافتند، جذب و پايه‌هاي علمي و تمدّني خود را تقويت نمودند.

اين رويه بيشتر مديون مباني محكم و عقلاني اسلامي بود. اين استحكام را با وضوح بيشتري مي‌توان در هجوم و تاخت و تاز مغول‌ها مشاهده نمود. در اين هجوم علي‌رغم شكست بسيار سختي كه مسلمانان متحمل شدند، اما اسلام همچنان به حيات خود ادامه داد و در مدت كوتاهي توانست خود را بر متجاوزان بقبولاند. «اسلام بود كه مغول را در خود هضم ساخت و از آدمكشاني آدمخوار انسان‌هايي دانش‌دوست و دانش‌پرور ساخت؛ از دوده چنگيز، محمّد خدابنده تحويل داد و از نسل تيمور، بايسنقر و اميرحسين بايقرا به وجود آورد.»11 اين در حالي است كه سه قرن به درازا كشيد تا اروپا مسيحيت را بپذيرد. آن هم زماني پذيرفت كه مسيحيت را از حالت واقعي‌اش خارج كرد و شكل اروپايي به آن داد؛ مسيحيت كه در خاورميانه توحيدي بود، وقتي وارد اروپا شد اعتقاد مبهم تثليث را به آن چسباندند.

از آنچه گذشت به دست مي‌آيد در تمدن‌سازي اسلام ترديد روا نيست. اما آنچه مهم و درخور دقت است و مقاله حاضر بدان اهتمام ورزيده، شناخت ويژگي‌هاي تمدن‌ساز اسلام است. به راستي اسلام با كدامين درون‌مايه‌هاي تمدّني توانست تمدن با عظمت اسلامي را بسازد؟ اين نكته قابل توجه است كه بذر تمدن اسلامي در جامعه‌اي افشانده شد كه به جهالت و زندگي غيرمتمدّنانه مشهور بود.12 اينكه اسلام توانست جمعي عرب چادرنشين و متفرق و به دور از تمدن را در مدت كوتاهي دور هم جمع كند و آنها را از جهالت، بربريت و چادرنشيني به سوي دانش، دولت‌سازي و تمدن‌سازي بكشاند، از توانايي بسيار بالاي اسلام حكايت دارد.

غلبه مسلمانان بر دو امپراتوري عظيم زمان خود، صرفا غلبه ظاهري و نظامي نبود، بلكه فراتر از آن، از نوع تسخير دل‌ها و جان‌ها و از نوع ايجاد انقلاب در افكار و حتي احساسات مردم بود. اسلام با ابزاري كه در اختيار داشت، جوش و خروشي بي‌سابقه در دل‌ها ايجاد كرد؛ ارزش‌ها را متحول ساخت، ارزش‌هاي جديدي را معرفي كرد، مردم را به تفكر و تأمّل در خود و در هستي سوق داد، به آنان آموخت

اهل كار، توليد، تحقيق و تحمل سختي‌ها باشند، به آنان تعليم داد بر قدرت بيفزايند و از كاهلي و سستي بپرهيزند و در عين برخورداري از قدرت، متواضع باشند و از همه مهم‌تر در تمام احوال خدايي باشند و مقصد را جز او ندانند و راه وصول به او را نيز از خودش بجويند. اسلام، انسان را در جايگاه مناسب خودش قرار داد؛ نه همانند مسيحيت تحريف شده انسان را پست و گناهكار معرفي كرد و نه همانند غرب مدرن محوريت براي وي قايل شد. اسلام در عين حال كه بر آخرت تأكيد نمود، دنيا را نيز به عنوان مقدّمه آخرت به رسميت شناخت و فرمود: چنان كار كن كه گويا تا ابد زنده‌اي و آن‌گونه به ياد آخرت باش كه گويا به زودي مرگت فرار خواهد رسيد. پس در عين اينكه به دنيا بها داد، آن را داراي اصالت ندانست؛ دنيا را مزرعه‌اي براي آخرت معرفي كرد و بدين‌سان، ميان دنيا و آخرت رابطه تنگاتنگ برقرار نمود. اسلام قدرت و علم را در خدمت فضليت و انسانيت قرار داد. اسلام به انديشيدن بها داد، عقل و انديشيدن را با عباراتي بي‌نظير ستود. بدين‌سان، مسلمان بودن، با تفكر و تعمّق، كار و تلاش، و با خدا بودن عجين شد. مگر جز اين است كه خلّاقيت و در گستره كلان، تمدن‌سازي با انديشه و فعاليت خستگي‌ناپذير و با پرهيز از كاهلي و تنبلي ارتباط ناگسستني دارد؟ تمدن با عظمت اسلام كه در مدت كوتاهي، به بلوغ رسيد و ثمر داد، محصول اين بن‌مايه‌ها بود. اين ادعا كه اسلام با زور شمشير پيش رفت، با واقعيت‌هاي تاريخي همخواني ندارد. اسناد تاريخي گوياي آن است كه ساكنان مناطق تصرف شده به دست مسلمانان با جان و دل اسلام را مي‌پذيرفتند؛ هيچ‌گونه تحميلي بر آنها نمي‌شد. گوستاولوبون منصفانه به اين واقعيت تصريح كرده است:

پيشرفت سريع قرآن موجب شده كه مورخين دشمن اسلام اين پيشرفت را معلول دو چيز دانسته‌اند: يكي آزادي‌هايي كه در اين دين موجود است و ديگر زور شمشير. ولي بايد دانست كه اين نسبت‌هاي ناروا روي پايه و اساس صحيحي نيست.13

زور شمشير نيز موجب پيشرفت قرآن نگشت؛ زيرا رسم اعراب اين بود كه هر كجا را فتح مي‌كردند مردم آنجا را در دين خود آزاد مي‌گذاردند و اينكه مردم مسيحي از دين خود دست برمي‌داشتند و به دين اسلام مي‌گرويدند و زبان عرب را زبان مادري خود انتخاب مي‌كردند بدان جهت بود كه عدل و دادي كه از آن عرب‌هاي فاتح مي‌ديدند مانندش را از زمام‌داران پيشين خود نديده بودند و براي آن سادگي و سهولتي بود كه در دين اسلام مشاهده مي‌نمودند و نظيرش را در كيش قبلي سراغ نداشتند... پيشرفت قرآن تنها به وسيله دعوت و تبليغ بود. همين تبليغ بود كه ملت‌هاي ترك و مغول را پس از ظهور اسلام، هنگامي كه بر سر اعراب مسلط شدند با اينكه اعراب مغلوب آنها بودند مسلمان كرد. قرآن در هندوستان كه فقط عبور عرب بدانجا افتاد، چنان پيش رفته كه هم‌اكنون زياده از پنجاه ميليون مسلمان در اين مملكت وجود دارد و با اينكه دولت انگلستان كه در وقت كنوني مملكت مزبور مستعمريه آنهاست و با

وسايل بسيار مجهز و فرستادن كشيش‌هاي مسيحي مشغول تبليغ مذهب مسيح گشته‌اند، روز به روز بر تعداد مسلمانان اين سرزمين افزوده مي‌شود. همچنين در مملكت پهناور چين كه عرب حتي به يك وجب زمين آنجا حمله نبرد، پيشرفت قرآن كمتر از هندوستان نبوده.14

عناصر تمدن‌ساز اسلام

اگر از تمدن‌سازي اسلام سخن مي‌گوييم نبايد از تماميت اسلام سلب توجه كنيم. چنانچه تنها بخشي از اسلام مورد عمل واقع گردد و با بخش‌هاي ديگرآن بي‌مهري شود، در اين صورت نبايد تولد تمدن كامل اسلامي را انتظار داشته باشيم. گنجايش محدود نوشتار حاضر و بضاعت اندك علمي نگارنده، موجب شده تا در اين مقاله وارد اين مقال نشويم و تنها به صورت گذرا به برخي عناصر تمدن‌ساز اسلام بپردازيم.

1. عقل‌گرايي

غربي‌ها يكي از ويژگي‌هاي تمدن جديد غرب را عقل‌گرايي دانسته‌اند. آنها به ديگر ملل اين ادعا را باورانده‌اند كه گويا عقل از كشفيات آنها در چند سده اخير بوده است و ديگر فرهنگ‌ها هرگز آن را نمي‌شناختند. در حالي كه وقتي غرب در خرافات قرون وسطايي غوطه‌ور بود و جاهلان خردستيز در رأس قدرت با هر نوع خردگرايي به مثابه ضديت با دين برخورد مي‌كردند، اسلام عقل را در بالاترين جايگاه ممكن نشاند. كدامين مكتب به اندازه اسلام انسان را به تدبّر و تعقّل تشويق كرده است؟ در كدامين مكتب، تفكر يك لحظه به منزله عبادت هفتاد سال دانسته شده است؟ و بسياري ديگر از تعابير نظير اينها كه در روايات ما وجود دارد هرگز به قلم و بيان و حتي به مخيله هيچ فيلسوف غربي نرسيده است.

ما در مقابل ادعاي عقل‌گرايي غربي‌ها بر اين باوريم كه به دنبال قرون وسطا همچنان عقل در غرب به گونه‌اي ديگر مهجور است. آثار اين مهجوريت در جوامع غربي امروز بر ژرف‌انديشان مخفي نيست. اگر در قرون وسطا عقل به طور كلي به كناري نهاده شد، در غرب مدرن نيز از سطوح سه‌گانه عقل تنها به سطح نازله آن يعني به عقل ابزاري بها داده شده است. توجه خاص به عقل ابزاري گرچه آثار خود را در تسخير طبيعت و ساخت ابزارهاي زندگي و به طور كلي در شكل‌دهي تمدن غربي نشان داده است، اما توجه صرف به بعد ابزارشناسي عقل موجب شده كه امروزه غرب شاهد تمدّني كاملاً تهي از محتواي معنوي و تعالي‌بخش باشد. اين تمدن، با تفسير تك‌ساحتي از انسان به رغم صعود سريع، خيلي زود به سن كهولت رسيد و ديگر آن پويايي گذشته را ندارد. اگر نظريه ابن خلدون راجع به مراحل حيات تمدن‌ها را در نموداري ترسيم كنيم جايگاه تمدن غرب در اين نمودار در مرحله بعد از اوج نهايي و در آغاز سراشيبي

جاي مي‌گيرد. تلاش‌هايي كه از سوي نظريه‌پردازان غربي براي نجات اين تمدن رو به زوال در حال انجام است، انتقادهايي كه مدام به عقل‌گرايي و علم‌گرايي افراطي صورت مي‌گيرد و نيز انتقادهايي كه نسبت به ايده‌هاي ارزش‌گريز، دين‌ستيز و سنّت‌ستيز حاكم بر تمدن غرب ابراز مي‌شود، همه علايمي هستند از اين احساس خطر. ظهور نحله‌هاي ضدمدرن نظير پست‌مدرن‌ها، سنّت‌گرايان و گرايش مجدّد به دين و نفوذ روزافزون اسلام در جوامع غربي علي‌رغم وجود تبليغات منفي دامنه‌دار عليه آن، نشان‌هاي واضحي از اين واقعيت هستند.

اسلام بر خلاف انديشه رايج در غرب، هرگونه افراط و تفريط را نفي كرده و راهي را پيش‌روي بشريت قرار داده است كه بر اساس آن، در عين حال كه عقل و تجربه به عنوان ابزارهاي شناخت به رسميت شناخته شده است، اما هشدار داده كه بايد توقع از آنها متناسب با توانشان باشد. اسلام اجازه نمي‌دهد عقل ابزاري و تجربه جاي عقل عملي، عقل نظري و وحي را بگيرد.

اسلام عقل را به عقل ابزاري يا عقل معاش محدود نكرده است، بلكه توجه به سطوح برتر آن يعني عقل نظري و عقل عملي را نيز لازم دانسته و هرگونه توجه ناقص به عقل را ضد عقل و ناشي از جهالت مي‌داند. مهم‌تر از آن، وحي را نيز به عنوان مهم‌ترين منبع معرفت معرفي كرده است. بنابراين، بر خلاف انديشه غربي كه منبع معرفت نزد آنان به عقل ابزاري و تجربه محدود شده است، در انديشه اسلامي علاوه بر آنها عقل عملي، عقل نظري و وحي از منابع مهم معرفت به حساب مي‌آيند. اين دو نگاه متفاوت به عقل، آثار و تبعات زيادي در دو تمدن به دنبال داشته است و تمدن اسلامي آينده را نيز بكلي از تمدن كنوني غرب جدا خواهد كرد.

گرچه بررسي مفصل ديدگاه اسلام راجع به عقل،15 از عهده اين مقال خارج است، اما به لحاظ ارتباطي كه به موضوع ما دارد، ناچاريم نگاه هرچند گذرا به آن داشته باشيم.

«عقل نظري»، «عقل عملي» و «عقل ابزاري» سه اصطلاح مهم و رايجي هستند كه در واقع، هر يك بعدي از ابعاد اين قوّه شناختي را توضيح مي‌دهند.16 «عقل نظري» از هست‌هايي سخن مي‌گويد كه خارج از حوزه اراده انسان تحقق دارند. اين قوّه درصدد است تا وجود حقيقي را از وجود غيرحقيقي تمييز دهد. عقل نظري قوّه‌اي است كه به سؤالات بنيادين بشر از قبيل: كيستي؟ از كجايي؟ به كجايي؟ و چرايي؟ پاسخ مي‌گويد. در عقلانيت ديني زندگي مطلوب و سعادت ابدي جز از طريق پاسخ‌گويي به اين سؤالات فراهم نمي‌شود. عقل عملي درباره «بايدها» و «نبايدها» سخن مي‌گويد، رفتارهايي را شايسته ترك و اعمالي را شايسته انجام تشخيص مي‌دهد. بالاخره زماني كه عقل به تشخيص ابزارهاي مورد نياز زندگي مي‌پردازد

و يا به نظريه‌سازي براي تسخير طبيعت و بهره‌گيري هر چه بهتر از منابع با كمترين هزينه و بيشترين حد بهره‌وري مشغول است، از اين حيث به عقل «عقل ابزاري» يا «عقل معاش» مي‌گويند.

در ارزش و اهميت عقل، روايات فراواني از ائمّه اطهار عليهم‌السلاموارد شده است17 كه بر اساس آنها عقل به عنوان مهم‌ترين و محبوب‌ترين مخلوق الهي و ملاك جزا و پاداش معرفي شده است. امام باقر عليه‌السلام فرمود: وقتي خداوند عقل را آفريد، هر آنچه دستور داد اطاعت كرد و از هرچه نهي كرد پرهيز نمود. آن‌گاه خداوند فرمود: «به عزت و جلالم سوگند، مخلوقي كه از تو به پيشم محبوب‌تر باشد نيافريدم و تو را تنها به كساني كه دوستشان دارم به طور كامل دادم. همانا امر و نهي و كيفر و پاداش متوجه تو است.»18 عقل بزرگ‌ترين سرمايه انسان است. امام صادق عليه‌السلام از حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل مي‌كند كه خطاب به حضرت علي عليه‌السلامفرمود: «اي علي! شديدترين فقر جهالت و بزرگ‌ترين سرمايه عقل است.»19

اسلام ضمن ستودن سطوح سه‌گانه عقل، انسان را به بهره‌گيري هرچه بيشتر از اين نعمت الهي فرامي‌خواند و كساني را كه از آن استفاده نمي‌كنند با شديدترين عبارت‌ها مذمّت مي‌كند تا جايي كه آنها را از حيوان هم پست‌تر مي‌داند:

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرا مِنَ الْجِنِّ وَ الإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَـئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَـئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف: 179)؛ و در حقيقت، بسياري از جنّيان و آدميان را براي دوزخ آفريده‌ايم [چراكه]دل‌هايي دارند كه با آن [حقايق را] دريافت نمي‌كنند و چشماني دارند كه با آنها نمي‌بينند و گوش‌هايي دارند كه با آنها نمي‌شنوند. آنان همانند چهارپايان، بلكه گمراه‌ترند [آري]آنها همان غافل ماندگانند.

عقل نظري در اسلام: آيات و روايات فراواني در زمينه معرفت تفكر و تفقّه وجود دارد كه به عقل نظري، مربوط مي‌شوند. عقل مي‌تواند از طريق مطالعه در طبيعت، تفكر و انديشيدن در آن به وجود صانع و خالق هستي پي ببرد.20 عقل بهترين راهنماي انسان به سوي خداوند است: «إذا كان العبد عاقلاً كان عالما بربه.»21 اين روايت به خوبي گوياي آن است كه در انديشه ديني كساني كه منكر خدا هستند هرچند بتوانند قوانين حاكم بر طبيعت را كشف كنند و نيازهاي مادي خود را به بهترين وجه برآورده نمايند، از نعمت عقل بي‌بهره‌اند. «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ»(بقره: 171) اين سخن الهي از باب مبالغه يا اهانت نيست، بلكه عين واقعيت است؛ چراكه ساحت ربوبي منزّه از اين نسبت‌هاست.

عقل حجت الهي است. امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد: همچنان‌كه انبيا رسولان بيروني از جانب خداوند براي بشريت هستند، عقل رسول دروني است كه خداوند نزد انسان به وديعت گذاشته است.22 عقل دليل و راهنماي مؤمن است: «الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ.»23

عقل همان‌گونه كه مي‌تواند از طريق تدبّر از وجود خالق آگاهي يابد، مي‌تواند به برخي از صفات او نظير توحيد در خالقيت و توحيد در ربوبيت نيز پي ببرد. امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد: «به وسيله عقل است كه انسان خالقش را مي‌شناسد و به مخلوق بودن خود پي مي‌برد و از مدبّر بودن خداوند و تحت تدبير خداوند بودن و فاني بودن خويش آگاهي مي‌يابد. انسان با ديدن آسمان، زمين، خورشيد، ماه، شب و روز با استدلال عقلي به اين نتيجه مي‌رسد كه تمام اينها خالق و مدبّري جاودانه دارند.»24

ايشان همچنين مي‌فرمايد: «پايه شخصيت انسان و حجت ميان بندگان عقل است. هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل سرچشمه مي‌گيرند. عقل كامل‌كننده انسان، راهنما و بيناكننده و كليد كار اوست و چون عقلش به نور خدايي مؤيد باشد دانشمند و حافظ و متذكر و با هوش و فهميده باشد و از اين‌رو، بداند چگونه و چرا و كجاست. خيرخواه و بدخواه خود را بشناسد و چون آن را شناخت روش زندگي و پيوست و جداشده خويش را بشناسد و در يگانگي خدا و اعتراف به فرمانش مخلص شود و چون چنين كند از دست رفته را جبران كرده، بر آينده مسلط گردد و بداند در چه وضعي است و براي چه در اينجاست و از كجا آمده و به كجا مي‌رود. اينها همه از تأييد عقل است.»25

عقل عملي در اسلام: عقل با پي بردن به عظمت خالق و فقر وجودي خود، با كمال تواضع خود را ملزم به اطاعت از خداوند مي‌داند. اصولاً به هر مقدار كه انسان از رشد عقلي برخوردار باشد به همان ميزان در برابر خداوند خاضع‌تر و عابدتر خواهد بود. كمال عقلانيت به اين است كه انسان در برابر خداوند خاضع و خاشع باشد: «كَمَالُ الْعَقْلِ فِي ثَلاثَةٍ: التَّوَاضُعِ لِلَّهِ... .»26 اطاعت از خداوند نشانه عقلانيت است: «إن أعقل الناس عبد عرف ربه فأطاعه.»27 عاقل‌ترين مردمان كساني هستند كه در اطاعت از خداوند پيش‌قدم‌تر باشند: «أعقلكم أطوعكم.»28 سخن حضرت علي عليه‌السلام نيز كه فرمود: عقل آن است كه با آن خدا عبادت مي‌شود «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان»29 و سخن پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله‌كه فرمود: «ما عبدالله بمثل العقل»30 و روايات فراوان شبيه اينها، همه حكايت از اين واقعيت دارند كه عقل مي‌تواند به اندازه وسعش از مبدأ خويش آگاهي كسب كند و خود را تسليم او نمايد.

عقل همچنين راهنماي انسان در حوزه ارزش‌هاست؛ ضمن شناسايي آنها، به كارهاي پسنديده امر مي‌كند و از كارهاي ناپسند نهي مي‌نمايد: «العقل منزه عن المنكر آمر بالمعروف.»31 «أعقل الناس أبعدهم عن كل دنية.»32 عقل راه‌هاي گم‌راهي را از راه‌هاي رستگاري به انسان باز مي‌شناساند: «كفاك من عقلك ما اوضح لك سبيل غَيِّكَ من رشدك»33 و انسان را از اينكه در سيطره هواهاي نفساني باشد برحذر مي‌دارد: «من كمل عقله استهان بالشهوات.»34 عقل انسان را به پرهيزگاري دعوت مي‌كند: «من عقل عفّ.»35 عقل انسان را از دروغ، غرور، بخل، فاش كردن اسرار دوستان، تكبّر و مانند آن منع مي‌كند و به كارهاي پسنديده بخشش، وفاي به عهد، حفظ اسرار دوستان، راستي در گفتار، تواضع، دوراندیشي، پندپذيري، گذشت و فروتني و مانند آن رهنمون مي‌شود.36

عقل انسان را به اخلاق نيك و مودّت و مهرباني فرامي‌خواند: «التَّوَدُّدُ إِلَي النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْل»37 به گونه‌اي كه حسن اخلاق نشانه كمال عقل است: «من كمل عقله حسن عمله.»38 عاقل‌ترين مردمان كساني هستند كه با مردم اهل مدارا باشند: «أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاس.»39

عقل ابزاري در اسلام: تلاش در جهت كشف قوانين حاكم بر طبيعت و استخراج منابع طبيعي، برخورداري از زندگي مرفّه بدون اسراف و تبذير، و به كارگيري يافته‌ها و تجربه‌هاي بشري در اداره جامعه تا جايي كه بر خلاف شرع نباشد، نه تنها از ديدگاه اسلام جايز است، بلكه در مواردي واجب شمرده شده است. خداوند ابزارهاي مناسبي را نيز در اختيار انسان قرار داده است تا از مواهب طبيعي خدادادي بهره‌برداري كند. راه كشف و به كارگيري و سازماندهي آن ابزارها از طريق به كارگيري عقل ابزاري ميسّر است. روايات فراواني كه انسان را به بهره‌گيري از عقل معاش تشويق مي‌كنند، روايات مربوط به اهميت كار و تلاش، محاسبه، مشاوره، دوراندیشي، استفاده از تجربه ديگران و عبرت گرفتن از حوادث و رخدادها، تأمين زمينه زندگي شرافتمندانه براي اعضاي جامعه از سوي دولت و تأمين زندگي مرفّه براي خانواده از سوي سرپرست خانواده، خواست اكيد اسلام است. امام صادق عليه‌السلام‌فرمود: مؤمن در مصرفْ كم‌هزينه، در برخورد با مردم كمك‌كار آنان و در امور زندگي خود دوراندیش و زيرك است: «الْمُؤْمِنُ حَسَنُ الْمَعُونَةِ خَفِيفُ الْمَئُونَةِ جَيِّدُ التَّدْبِيرِ لِمَعِيشَتِهِ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ»40 و نيز رواياتي كه به سنجش سود و زيان در كارها و بهره‌گيري از فرصت‌ها تأكيد دارند: «بادر الفرصة قبل أن تكون غصة»41 و «إذا أمكنت الفرصة فانتهزها فإن إضاعة الفرصة غصة.»42 ممنوعيت راكد گذاشتن سرمايه و به كار نگرفتن آن «تَرْكُ التِّجَارَةِ يَنْقُصُ الْعَقْلَ»،43 ممنوعيت اسراف «العقل إنك تقتصد فلا تسرف»44 و تأكيد به در نظر گرفتن وسايل مناسب براي رسيدن به اهداف در كليه كارهاي فردي و اجتماعي و روايات فراوان ديگري از اين

دست، ناظر به سطح ابزارشناسي عقل مي‌باشند.

توجه كامل، جامع و به دور از افراط و تفريط به عقل، پويايي دايمي اسلام را در پي داشته است. تا زماني كه اين ويژگي باقي است، تمدن‌سازي آن هم پابرجا خواهد بود.

امام رضا عليه‌السلام در جواب شخصي كه از او پرسيد: چرا قرآن با گذر زمان كهنه نمي‌شود و هرچه زمان بر آن بگذرد تازه و نو بودن آن محفوظ است، فرمود: «لان اللّه لم ينزله لزمان جديد و لا لناس دون ناس فهو في كل زمان جديد و عند كل قوم غض الي يوم القيامه»؛45 براي اينكه خداوند قرآن را براي زماني خاص و براي مردماني ويژه نازل نكرده، پس قرآن در هر زماني نو است و نزد هر قومي شاداب و سرزنده است تا روز قيامت.

يكي از انديشمندان غربي، اسلام را ديني زنده و دين آينده جهان معرفي كرده و گفته است:

من هميشه نسبت به دين محمّد[صلي‌الله‌عليه‌وآله] به واسطه خاصيت زنده بودن شگفت‌آورش نهايت احترام را داشته‌ام. به نظر من، اسلام تنها مذهبي است كه استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغير زندگي و مواجهه با قرون مختلف را دارد. من چنين پيش‌بيني مي‌كنم و از هم‌اكنون نيز آثار آن پديدار شده است كه ايمان محمّد] صلي‌الله‌عليه‌وآله] مورد قبول اروپاي فردا خواهد بود.46

آيه‌اللّه جوادي آملي دو عنصر مهم را در پويايي و جاودانگي اسلام تشخيص داده‌اند كه عبارتند از: 1. هماهنگي اسلام با عقل؛ 2. هماهنگي اسلام با فطرت. عنصر نخست، اسلام را اجتهادپذير و توانا در پاسخ‌گويي به نيازهاي انسان در هر عصر قرار داده است.

اجتهاد قوّه محركه اسلام است كه مي‌توان با استفاده از آن به نيازهاي انسان‌ها در هر زمان و هر مكان با استفاده از متون آيات قرآن و رويات پاسخ داد.47

و بر اساس عنصر دوم، به دليل تبديل‌ناپذيري و فراگير بودن فطرت، اسلام نيازهاي ثابت و دايمي انسان را براي هدايت و شناخت كمالات براي هميشه فراهم كرده است.

از آنجا كه در فطرت انسان هيچ‌گونه تغييري راه ندارد«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ

الدّ ِينُ الْقَيّ ِمُ» (روم: 29) ديني كه با فطرت هماهنگ است، براي هميشه ثابت خواهد ماند.48

2. عدالت‌گرايي

عدالت به عنوان يكي از والاترين ارزش‌ها هميشه بخش قابل توجهي از دغدغه‌ها و آرزوهاي انسان را به خود اختصاص داده است. در دين مبين اسلام، عدالت چنان اهميتي دارد كه جزو اصول دين قرار گرفته است. بخش عظيمي از آيات و روايات مستقيم و يا غير مستقيم به اين موضوع اختصاص يافته است.

پيامبر اكرم صلي‌ا‌ّ‌عليه‌و‌آله در تعظيم عدالت مي‌فرمايد:

عدالت ميزان و ترازوي خداوند در زمين است، هر كه آن را دريابد به بهشت رود و هر كه آن را رها سازد به دوزخ افتد.49

اي مردم! به درستي كه پرودگار شما يكي است و به درستي كه پدر همه شما يكي است؛ همه شما فرزند آدم هستيد و آدم نيز از خاك به وجود آمده است. عرب بر غيرعرب هيچ فضل و برتري ندارد و برتري فقط به تقواست.50

ساعتي عدالت‌پيشگي از عبادت هفتاد سال كه در آن شب‌هايش به اداي نماز و روزهايش به روزه‌داري سپري شود، بهتر است. و ساعتي به جور حكم كردن در نزد خدا از گناهان شصت سال قبيح‌تر است.51

آن حضرت تنها از عدالت نگفت، بلكه بيش از همه در اجراي عدالت مصر بود. سيره عملي پيامبر صلي‌ا‌ّ‌عليه‌و‌آله‌تجلّي‌گاه عدالت بود. علي عليه‌السلام درباره جريان عدالت در زندگاني پيامبر صلي‌ا‌ّ‌عليه‌و‌آله فرمود:

سيره او ميانه‌روي و اعتدال، و سنّتش رشد و تكامل، و سخنش جداكننده حق از باطل، و حكم و فرمانش به عدل و درست‌كاري است.52

در عرصه اجتماعي، عدالت شرط احراز بسياري از مسئوليت‌هاي اجتماعي است. به هر ميزان مسئوليت

سنگين‌تر باشد، متناسب با آن بر برخورداري از عدالت تأكيد شده است.

اسلام با پرچم عدالت‌خواهي در زمانه و زمينه‌اي ظهور كرد كه ظلم و جور عالم‌گير شده بود. سلاطين خود را به جاي خدا نشانده بودند و به اسم خدا دست به هر جنايتي مي‌زدند. زورمندان زيردستان را به استضعاف و بردگي كشانده بودند. جنگ‌هاي خونين چندين و چند ساله با بهانه‌هاي واهي، انسان‌هاي زيادي را به خاك مذلّت نشانده بود و كينه، حسد، تفاخر و بسياري از رذايل ديگر، در عمق فرهنگ‌ها ريشه دوانده بود. در چنين وضعيتي، مظلومان كه در اكثريت بودند با شنيدن صداي دلنواز عدالت‌گرايانه پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله، خود را به وي مي‌رسانيدند و وقتي صداقت و پاكي را در تمام وجود آن حضرت مي‌ديدند، عاشق و دلباخته وي مي‌گشتند. بدين‌سان، رسول حق در مدت كوتاهي با تحمل سخت‌ترين مرارت‌ها توانست انقلاب عظيمي را در عصر جاهليت بر پا كند. وي با نفي افكار، آيين‌ها و ارزش‌هاي ظالمانه جاهلي و قومي و قبيله‌اي، خوني و نژادي، مالي و طبقاتي، شرك و بت‌پرستي، و در هم شكستن ساختارها و مناسبات مبتني بر آنها، اساس نظمي عادلانه و انقلابي را پي ريخت. نهضت او كه يك انقلاب تمام عيار بود، به تغييرات عميق و اساسي در ذهنيت‌ها و عينت‌هاي حاكم انجاميد.53 اين سخن پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله است كه مي‌فرمايد:

خداوند به سبب اسلام ارزش‌ها را تغيير داد. بهاي بسيار چيزها را كه در سابق پايين بود، بالا برد و بهاي بسيار چيزها را كه در گذشته بالا بود، پايين آورد. بسياري از افراد در نظام غلط جاهليت محترم بودند و اسلام آنها را سرنگون كرد و از اعتبار انداخت، و بسياري در جاهليت حقير و بي‌ارزش بودند، اسلام آنها را بلند كرد. امروز مردم همان‌طور شناخته مي‌شوند كه هستند. اسلام به آن چشم به همه نگاه مي‌كند كه سفيد و سياه، قرشي و غير قرشي، عرب و عجم همه فرزندان آدم‌اند و آدم هم از خاك آفريده شده است.54

گرچه تمام آنچه را كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله درصدد تعليم و اجراي آن بود عملي نشد و بعد از رحلت وي انحراف بزرگي در انديشه و عمل مسلمانان پديدار گشت و بسياري از افكار جاهلي مجددا احيا شد،55 اما به همان ميزان كه از آموزه‌هاي الهي آن حضرت در ميان افكار عمومي جامعه باقي ماند، آثار مبارك خود را نشان داد. مسلما در نبود آن ارتجاع ويرانگر، همه عالم از چشمه گواراي اسلام سيراب مي‌شدند و امروزه بشريت با اين همه سيه‌روزي مواجه نبود.

پس از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مسلمانان دست به فتوحات گسترده‌اي زدند. نحوه برخورد مسلمانان با مغلوبان بر خلاف رويه جنگ‌هاي مرسوم، توأم با عدالت و رأفت و احترام به آنها بود. اين وضعيت

براي ملل مغلوب بي‌سابقه و باور نكردني بود. مسلمانان با آنان به گونه‌اي برخورد مي‌كردند كه حتي حاكمان و فرماندهانشان، چنين رفتاري با آنان نداشتند. رمز موفقيت مسلمانان در جنگ‌ها بيش از آنكه مبتني بر زور شمشير و تجهيزات نظامي باشد، متّكي بر رفتار اسلامي بود.

يكي از نويسندگان در مقايسه ميان هجوم اسكندر به ايران و مسلمانان به ايران مي‌نويسد:

اسكندر ... شخصي بود جاه‌طلب، مادي، عياش و خودسر. آنچه مي‌كرد براي خود مي‌كرد. ولي رهبر با عظمت عرب بزرگواري بود روحاني، ساده، بي‌غرض. آنچه مي‌نمود در آن سعادت بشر را مي‌خواست. اسكندر ... در پرسپوليس قتل عام نمود، سغد را ويرانه ساخت، گنجينه‌ها را غارت كرد، كاخ‌هاي شاهان و بزرگان را سوزاند و اين نتيجه عداوت و نفرت و ماديت او بود. برعكس، رهبر عرب چون لشكري به عزم مي‌فرستاد، سفارش مي‌فرمود: زنان، كودكان، پيران، رهبانان را آزار نرسانند، جاي كسي را بي‌لزوم ويران نكنند، كشت را نسوزانند، درختان را تا مجبور نشويد قطع نكنيد.... اسكندر امپراتوري خود را وسيله اتحاد ملل تصور مي‌كرد كه تصور باطلي بود، ولي پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله آموزش اسلام را اساس اتحاد بشر مي‌دانست كه عملي گشت. ملل مختلف و نژادهاي گوناگون با زبان‌هايي كه از همديگر كاملاً جدا بودند، به نام مسلم يگانه شدند.56

3. علم‌گرايي

ابتكار و توليد شرط مهم تمدن‌سازي است. روشن است كه بدون قرار گرفتن علم و عالمان در جايگاه شايسته، توسعه و پيشرفتي نخواهد بود. اسلام به عنوان خاتم اديان الهي به بهترين نحو اين مقدمه را فراهم كرده است. جايگاه والاي علم و عالمان در اسلام، كاملاً روشن است.57 در حالي كه اعراب جاهلي در جنگ‌ها به چيزي جز قتل، غارت و انتقام نمي‌انديشيدند، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله‌هفديه برخي اسيران را كه خواندن و نوشتن مي‌دانستند، تعليم اطفال مسلمانان قرار داد. حضرت برخي از اصحاب خود را به تعليم زبان‌هاي غيرعربي از قبيل سرياني و عبري و فارسي تشويق كرد. عرب جاهلي كه براي علم بهاي ناچيزي قايل بود يكباره با كتاب آسماني مواجه شد كه به قلم و نوشتن سوگند ياد كرده بود (سوره قلم) و وحي آسماني‌اش با «قرائت» و «تعليم» آغاز مي‌شد (سوره علق).

با نگاهي اجمالي به اوضاع حاكم بر زمان ظهور اسلام، عظمت انقلاب فرهنگي اسلام بيشتر روشن مي‌شود. در حالي كه در قلمرو دو قدرت بزرگ آن دوران، بخصوص ايران، علم طبقاتي و كانالیزه شده بود، اسلام از سويي، كليه طبقه‌بندي‌ها در عرصه دانش‌اندوزي را برانداخت و فرمود: «طلب العلم فريضةٌ علي كل

مسلم»58 و از سوي ديگر، ضمن امحاي كانال‌ها همه را به تدبّر در احوال كائنات و تأمّل در آيات الهي دعوت كرد.59 اسلام به مسلمانان امر كرد حتي در برابر كفار زانوي تلمّذ بزنيد،60 از تن‌پروري و تن‌آسايي بپرهيزيد و براي فراگيري علوم سخت‌ترين گردنه‌ها را پشت سر بگذاريد61 و به دورترين نقاط عالم سفر كنيد،62 سخنان را خوب بشنويد و بهترين آنها را انتخاب كنيد. با اين آموزه‌ها استعدادها شكفته شد، مسلمانان به علم و فرهنگ رغبت پيدا كردند و به دنبال دانستن، هم فكر كردند و هم افكار ساير جوامع را ترجمه، نقد، پالايش و تكميل كردند.

بدين‌سان، اسلام فرهنگ تساهل در علم‌آموزي را ميان مسلمانان ترويج كرد. آنها ديگر اهميت نمي‌دادند كه حكمت، علوم، فنون و صنايع و هنرها را از دست چه كسي يا كساني مي‌گيرند و به وسيله چه كسي ترجمه مي‌شود. آنها تعصب‌ها را كنار گذاشتند و براي درك حقيقت و پيشبرد تمدن اسلامي سخت‌ترين زحمات را متحمل شدند.

با اين فرهنگ‌سازي، مسلمانان در مدت يك قرن و اندي مطالب و علومي به زبان عربي ترجمه كردند كه روميان در مدت چندين قرن از انجام آن عاجز بودند. آري، مسلمانان در ايجاد تمدن شگفت‌آور خود در غالب موارد به همين سرعت پيش رفته‌اند.63

مسلمانان حتي در فتوحات نيز با مغلوبان متكبرانه برخورد نمي‌كردند و از يافته‌هاي آنان بهره مي‌گرفتند. با اين روحيه بود كه در همان قرون اوليه جوامع اسلامي به كانون تجمع انديشمندان و نظريه‌پردازان علوم مختلف انساني و طبيعي بدل گشت و انديشمندان زيادي از جوامع مختلف گرد آمدند و يافته‌هاي خود را به مسلمانان عرضه كردند. مسلمانان نيز بدون آنكه مقهور آنان شوند، آنچه را كه سازگار با فرهنگ اسلامي بود، پذيرفته و بسط دادند. بدين‌سان، اسلام مناسب‌ترين زمينه را براي اكتشافات علمي فراهم ساخت.64

سخنان افرادي همچون ميرزا ملكم خان و كسروي كه ادعا كرده‌اند مسلمانان در ممالك تحت تصرف خود جنايت‌ها كردند و كتاب‌سوزي‌ها راه انداختند، ناشي از عنادي بود كه با اسلام داشتند. بطلان اين ادعا به خوبي توسط برخي نويسندگان ثابت شده است.65

يكي از نويسندگان درباره علل پيشرفت مسلمانان در قرون اوليه مي‌نويسد:

... آنچه اين مايه ترقيات علمي و پيشرفت‌هاي مادي را براي مسلمين ميسر ساخت، در حقيقت همان

اسلام بود كه با تشويق مسلمين به علم و ترويج نشاط حياتي، روح معاضدت و تسامح را جانشين تعصبات دنياي باستاني كرد، و در مقابل رهبانيت كليسا كه ترك و انزوا را توصيه مي‌كرد، با توصيه مسلمين به «راه وسط» توسعه و تكامل صنعت و علم انساني را تسهيل كرد. در دنيايي كه اسلام به آن وارد شد، اين روح تساهل واعتدال در حال زوال بود... در چنين دنيايي كه اسير تعصبات ديني و قومي بود، اسلام نفخه تازه‌اي دميد... در مقابل تعصبات ديني نصارا و مجوس، تساهل و تعاهد با اهل كتاب را توصيه كرد و علاقه به علم و حيات را و ثمره اين درخت شگرف، كه نه شرقي بود و نه غربي، بعد از بسط فتوحات حاصل شد.66

4. جامع‌گرايي

مهم‌ترين مشكل تمدن كنوني غرب اين است كه نگاهش به انسان تك‌ساحتي است و همين نقيصه نيز آن را به ورطه سقوط سوق داده است. اضمحلال ماركسيسم كه خود بخشي از تمدن غرب به شمار مي‌آمد، محصول همين نگاه تك‌ساحتي به انسان بود.67 همين عامل در ليبراليسم نيز به گونه‌اي ديگر وجود دارد و آثار مخرّب آن امروزه كاملاً نمايان شده است.

اما در انديشه اسلامي انسان صرفا موجود طبيعي نيست. تفاوت انسان با حيوان به نحوه راه رفتن و يا به عقل ابزاري‌اش خلاصه نمي‌شود، بلكه تفاوت انسان با حيوان در بعد معنوي و برخورداري از روح جاوداني و داشتن عقل متعالي‌اش است كه اين دو عنصر موجب شد انسان از سويي مسئول رفتار و پيامدهايش باشد و با اين ويژگي سعادت و شقاوت دنيوي و اخروي خود را پي‌ريزي كند و از سوي ديگر، به موجودي ابدي و زوال‌ناپذير تبديل گردد، به گونه‌اي كه با مرگ بعد طبيعي‌اش، نابود نشود و همچنان باقي بماند. اين نگاه به انسان نبز فرهنگ و تمدن خاصي را نتيجه مي‌دهد. در اين تمدن كليه نيازهاي فردي و اجتماعي و مادي و معنوي انسان مورد توجه قرار مي‌گيرند و ابزارها و اقدامات متناسب با آن نيازها تدارك ديده مي‌شود.

5. جهان‌گرايي

اسلام به عنوان آخرين دين آسماني از سوي خداوند به منظور هدايت تمام بشريت در تمام زمان‌ها و مكان‌ها نازل شده است. اسلام متعلّق به قوم يا منطقه‌اي خاص نيست. به همين دليل، تمام بشريت مخاطب اسلام هستند. هدايت همه انسان‌ها هدف كلان اسلام است و فلسفه وجوب جهاد هم جز اين نيست.

اسلام مروّج جهان‌وطني است. يكي از طرح‌ها و آرمان‌هاي بزرگ اسلام اين بود كه مجموعه بشريت را زير پرچم حكومت واحدي به نام «حكومت اسلامي» گرد آورد. پيامبر گرامي صلي‌الله‌عليه‌وآله‌هنه تنها در زمان قدرت و نيرومندي خود، داراي چنين طرحي بود، بلكه از آغاز بعثت مي‌فرمود: «تعطونني كلمة واحدة تملكون بها العرب و العجم»؛68 اگر به آيين توحيد بگرويد، بر جهان حكومت مي‌نماييد.

اسلام براي وصول به اين هدف ابرازهاي خاص خود را دارد كه مهم‌ترين آن، نگاه الهي به كل هستي است. اسلام به پيروان خود آموخته است كه نبايد در اهداف نازل، گذرا و كوتاه متوقف شد، بلكه بايد ديدي عميق و دوربين داشت و براي اهداف متعالي و ماندگار تلاش نمود. از نظر اسلام، برترين اعمال، آن است كه براي جلب رضايت خداوند و وصول به سعادت اخروي انجام شود. اين آموزه‌هاي عالي بود كه مسلمانان را با هر رنگ و نژادي به هم پيوند داد و انرژي زايدالوصفي به آنان عطا كرد؛ و تحمل سختي‌ها را بر آنها آسان ساخت و ايثار و از خودگذشتي در راه توسعه اسلام را به آنان آموخت و تفسير جديدي از شكست و پيروزي ارائه داد كه بر اساس آن، مسلمان اگر به وظيفه عمل كند، هيچ‌گاه احساس شكست نمي‌كند.69

پيامبر اسلام توانست يك هدف مقدّس و واحدي براي تمام ملت‌هاي عرب بنا كند... پيروان محمّد به دنبال همين هدف بود كه از هيچ‌گونه جانفشاني دريغ نداشتند و به دنبال آن، چشم طمع به بهشتي داشتند كه هيچ‌يك از متاع‌هاي اين دنيا برابري با نعمت‌هاي بي‌پايان و لذت‌بخش آنجا نتواند.

اسلام در ميان ملت‌هايي كه به آن ايمان آوردند وحدتي ايجاد نمود؛ نظير همان وحدتي كه عشق به روم [در روم]ايجاد كرد. در نتيجه همان وحدت، همگي آنان داراي مصالح و آرزوهاي مشتركي شدند كه در نتيجه، همه تلاش‌ها و كوشش‌ها به هدف واحدي متوجه شد؛ با اينكه پيش از آن داراي مصالح و آمال مختلفي بودند.70

مسلمانان با انگيزه‌هاي مادي و به قصد كشورگشايي نجنگيدند. آنها با نيت الهي و به قصد توسعه اسلام و خارج كردن مردمان تحت ظلم از چنگال ظالمان و آشنا ساختن آنان با آموزه‌هاي اسلامي جهاد مي‌كردند. در روايتي آمده است: سلمان فارسي در يكي از جنگ‌ها به قلعه يا شهري رسيد، به سربازان دستور داد: صبر كنيد تا من آنها را به اسلام دعوت كنم، همان‌گونه كه رسول خدا دعوت مي‌كرد. سپس به مردم آن محل گفت: اي مردم! من هم مثل شما گم‌راه بودم، سپس خداوند مرا هدايت كرد؛ شما اگر مسلمان شويد با شما كاري نداريم و اگر حاضر نيستيد اسلام را بپذيريد بايد جزيه قبول كنيد و اگر اين كار را هم قبول نمي‌كنيد خداوند خائنان را دوست نمي‌دارد. سه روز مردم را با اين روش دعوت مي‌نمود و

چون روز چهارم رسيد و مردم دعوت او را قبول نكردند، به آنها حمله كرد و شهر را فتح نمود.71

علي‌رغم اينكه در جنگ‌ها معمولاً فرماندهان سربازان خود را به انتقام‌گيري از دشمن و نابود كردن و دربند كردن هرچه بيشتر آنان فرا مي‌خوانند و با عباراتي هرگونه رحم و مروّت به دشمن را خلاف اصول جنگي معرفي مي‌كنند، اما رهبران مسلمانان اين‌گونه با آنان سخن مي‌گفتند:

مردم توقف كنيد تا ده قاعده و اصل به شما تعليم دهم و آن را حفظ كنيد: خيانت نورزيد و از راه راست منحرف نشويد، هيچ مقتولي را مثله نكنيد، هيچ كودك يا پير سال‌خورده يا زني را نكشيد، درخت خرما و هر ميوه ديگر را قطع نكنيد و به آنها آتش نزنيد، گله‌هاي گوسفند و شترها را نكشيد، مگر آن مقداري كه براي سد جوع شما لازم باشد. احتمال دارد از كنار مردماني عبور كنيد كه عمرشان را وقف زندگي صومعه‌نشيني و عبادت كرده‌اند، آنها را به حال خودشان واگذاريد. و نيز ممكن است به مردماني برخورد كنيد كه به شما تعارف كنند، مي‌توانيد از غذاي آنها بخوريد و هرگز از گفتن «بسم‌اللّه» غفلت نكنيد.72

اين عبارات به خوبي نشان مي‌دهد مسلمانان در جنگ‌ها به دنبال مطامع مادي نبودند، بلكه ترويج دين و هدايت انسان‌ها هدف اصلي آنان را تشكيل مي‌داد. فلسفه وجوب دعوت به اسلام قبل از آغاز جهاد نيز همين بوده است. معمولاً رزمندگان نيز به اين مطلب وقوف داشتند و با نيت تقرّب دست به شمشير مي‌بردند.73

6. آسان‌گيري

اسلام با وجود آنكه انديشه‌هاي بس بلندي دارد و دغدغه سعادت تمام بشريت را در سر مي‌پروراند، اما به گونه‌اي سخن مي‌گويد كه هر انساني با هر درجه از معلومات مي‌تواند با آن ارتباط برقرار كند و انس بگيرد. از فيلسوف و عارف گرفته تا بي‌سواد عامي، همه مي‌توانند به فراخور استعداد و درككشان از محضر قرآن و اهل‌بيت عليهم‌السلام فيض ببرند.

امتياز اسلام در آن است كه اين دستورات را به اندازه‌اي ساده و طبيعي بيان كرده كه همه كس به خوبي مي‌تواند آن را درك كرده و به كار بندد.74

اسلام همچنان‌كه در سخن گفتن و ارتباط كلامي از مغلق‌گويي پرهيز كرده، در تكاليفي هم كه بر عهده

انسان‌ها گذاشته، تواناي آنها را لحاظ كرده است:«لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاّ َ وُسْعَهَا.» (بقره: 286) به قول علّامه طباطبائي در تفسير الميزان، اين نفي تكليف هم مربوط به فهم است و هم مربوط به اطاعت عملي.75

هرچه شما فكر كنيد ساده‌تر از اصول اسلام نيست كه مي‌گويد: خدا يگانه است. مردم همگي در برابر خدا يكسانند، با انجام چند فريضه ديني انسان به بهشت و سعادت مي‌رسد و با روگرداندن از انجام آن به دوزخ درمي‌آيد. شما به هر مسلمان از هر طبقه‌اي كه برخورد كنيد مي‌بينيد تمام اصول اسلام و آنچه بر او واجب است همه را در قالب چند جمله كوتاه با كمال آساني مي‌ريزد و همه را به خوبي مي‌داند. درست بر عكس مسيحيان كه به آساني نمي‌توانند معناي تثليث و استحاله رابفهمند و يا ساير مسائل پيچيده كه تا استاد در علم لاهوت و ماهر در ريزه‌كاري‌هاي بحث و جدل نباشد هرگز از آن مطالب پيچ در پيچ بيرون نخواهد آمد.

همين سادگي اسلام و دستورات آن كمك زيادي به پيشرفت اين دين در جهان نموده، و به همين خاطر است كه ملت‌هاي زيادي از مسيحيون را مي‌بينيم دين اسلام را مي‌پذيرند و آن را بر عيسويت ترجيح مي‌دهند؛ مانند مصريان كه در زمان امپراتوران قسطنطنيه مسيحي بودند و به محض آشناشدن با اصول اسلام يكباره مسلمان شدند. و به همين سبب است كه هر ملتي مسلمان شد دوباره زير بار دين نصرانيت نخواهد رفت، خواه پيروز شوند يا شكست بخورند.76

7. اخلاق‌گرايي

مهم‌ترين عامل موفقيت يك تمدن به اين است كه بتواند بيشترين تعداد افراد و جوامع را با خود همراه سازد. لازمه اين مهم برخورداري از ويژگي‌هاي چندي است كه به برخي از آنها اشاره شد. اما مهم‌تر از همه، توان نفوذ در دل‌هاست. اين مهم تنها از طريق عقلاني بودن انديشه ميسر نمي‌شود. اصولاً توده مردم اين بعد از انديشه را يا نمي‌فهمند و يا دغدغه آن را ندارند. اسلام ضمن آنكه كاملاً عقلاني است و نخبگان را ارضا مي‌كند، براي عموم مردم هم جذابيت دارد. در طول تاريخ نيز توده مردم بيشتر مجذوب اين بعد از اسلام شدند. عموم مردم نه از طريق استدلال، بلكه بيشتر با ملاحظه رفتار كريمانه و مهربانانه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و اصحاب و مسلمانان عامل به اخلاق كريمه، مسلمان شدند.

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّا غَلِيظَ الْقَلْبِ

لاَنفَضّ ُوا ْ مِنْ حَوْلِكَ َ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكّ َلْ عَلَي اللّهِ إِنّ َ اللّهَ يُحِبّ ُ الْمُتَوَكّ ِلِينَ.» (آل‌عمران: 159)

از اين حيث، اسلام قدرت جذب بسيار بالايي دارد. فتوحات مسلمانان پس از رحلت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و پذيرش وسيع اسلام از سوي مغلوبان نيز بيشتر مديون اين بعد از اسلام بوده است.

اسلام ديني است كه از اين نظر [ميزان نفوذ] بزرگ‌ترين اديان به شمار مي‌آيد و تأثير آن را در دل‌هاي مردم از همه اديان ديگر بيشتر و محكم‌تر مي‌باشد.77

اصولاً اسلام مروّج ملكات اخلاقي بود. پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله‌خود فلسفه بعثتش را اتمام مكارم اخلاق معرفي كرده است. اسلام فقط به جنبه‌هاي اخلاقي و نصيحت و دعوت ايماني بسنده نكرد، بلكه موجبات كينه‌ها، حسدها و انتقام‌جويي‌ها را از بين برد و وحدت و الفت و يگانگي اجتماعي را در جامعه به وجود آورد. به فرموده ايشان:

مثل مؤمنين از لحاظ علايق و عواطف متبادل كه بين ايشان هست، مثل يك پيكر است؛ يك عضو كه به درد آيد، ساير اعضا يكديگر را به همدردي مي‌خوانند و تب و بي‌خوابي پيدا مي‌شود.78

پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فراتر از عدالت، اهل رأفت و رحمت بوده است. كساني كه از ظلم و جور صاحبان قدرت به ستوه آمده بودند، يكباره نه تنها شاهد شخصيت برجسته عدالت‌پيشه‌اي همچون نبي مكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله شدند، بلكه ملاحظه كردند فراتر از آن، اين شخصيت با عظمت تا چه ميزان مهربان و دلسوز است و تا چه ميزان داراي ملكات اخلاقي نيكويي است. پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به قدري دلسوز و غمخوار مردم بود كه قرآن كريم در چندين آيه به آن تصريح فرموده است؛ از جمله مي‌فرمايد: «لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتّ ُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رّ َحِيمٌ.» (توبه: 127)

نتيجه‌گيري

از آنچه گذشت تا حدودي به دست آمد كه بن‌مايه‌هاي اصلي تمدن‌سازي به بهترين وجه در اسلام وجود دارد. مطالعه تاريخ تمدن اسلام به خوبي گوياي آن است كه هم فرايند شكل‌گيري و هم پويايي تمدن اسلامي ارتباط تنگاتنگي با حضور فعال و مؤثر اسلام در عرصه اجتماع داشته است. سير نزولي تمدن اسلامي زماني آغاز شد كه حضور مؤثر دين در عرصه اجتماع رو به كاهش نهاد و سلايق و خواسته‌هاي نفساني در قالب خردستيزي، استبداد، تنبلي و تن‌پروري، قدرت‌طلبي و رفاه‌جويي جاي آموزه‌هاي بلند اسلامي را گرفت. به هر ميزان كه اين خط انحراف پيش رفت تمدن اسلامي نيز تضعيف شد و در نهايت، در اوج انحطاط جوامع اسلامي و مهجوريت دين، قوم وحشي مغول به راحتي تمدن رو به احتضار اسلامي را از پا درآورد. با آنكه از آن تاريخ قرن‌ها مي‌گذرد، گرچه خرده تمدن‌هايي به صورت پراكنده از جمله در هند، ايران و عثماني پا گرفته و در جاي خود هر يك اهميت خاص خود را دارند، اما همچنان آرزوي دست‌يابي مسلمانان به تمدّني با آن عظمت لباس واقعيت نپوشيده است.

با سلطه همه‌جانبه غرب بر جوامع اسلامي در شكل استعمار قديم و سپس استعمار نو، شكل‌گيري تمدن جديد اسلامي آرزويي دست‌نيافتني مي‌نمود، اما با انقلاب اسلامي ايران و حضور فعالانه دين در اجتماع، و شكل‌گيري نظام سياسي اسلامي، بارقه اميد براي تحقق اين مهم در دل‌ها زنده شد.

اگر انقلاب اسلامي را تولد تمدن جديد اسلامي بناميم سخني به گزاف نگفته‌ايم. وظيفه صاحب‌نظران و متفكران اين است كه قدر اين موقعيت را دانسته و در امر پرورش اين نوزاد و رفع آلام آن تلاش نمايند. براي اين منظور، ديگر نبايد به فكر ايجاد «نهضت ترجمه» بود، بلكه بايد در انديشه توليد در كليه عرصه‌ها، بخصوص در عرصه نظريه‌پردازي و توليد علم باشيم. اين هدف مهمي است كه مقام معظّم رهبري تحت عنوان «نهضت نرم‌افزاري» به آن توجه داده‌اند.

در اين زمينه، دومين برنامه مهم و لازم، شناسايي نقاط قوت و ضعف تمدن اسلامي گذشته و شناسايي عوامل زوال آن و بهره‌گيري از آن يافته‌ها در برپايي، حراست و بالندگي تمدن آينده اسلامي است.

تمدن گذشته اسلامي گرچه بر پايه اسلام اصيل بنا نشده بود، اما همين كه تا حدي از چشمه زلال اسلام جرعه‌هايي نوشيده بود، توانست آثاري به آن عظمت بيافريند. مسلما اگر در تمدن‌سازي پيش رو، اسلام ناب مبناي عمل قرار گيرد با توجه به فرهنگ غني اسلامي جهان شاهد تمدن بي‌نظيري خواهد بود كه در آن دنيا و آخرت، ماده و معنا رفاه و معنويت توأما جمع خواهند شد. تمدّني با اين ويژگي مسلما با اقبال جهانيان مواجه خواهد گشت. اين سخن امام رضا عليه‌السلاماست كه مي‌فرمايد: «فان الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتّبعونا»؛79 اگر مردم زيبايي‌هاي سخنان ما را بدانند، از ما تبعيت خواهند

كرد.

گرچه اين هدفْ آرماني است، اما دست‌نيافتني و خيالي نيست. با مبنا قرار گرفتن اسلام، وصول به آن آسان خواهد گشت. البته نبايد سختي مسير را از نظر دور داشت؛ خطرها و دشواري‌هاي بسياري در اين مسير وجود دارد. زمان حيات تمدن گذشته اسلامي، غرب غرق در جهالت و خرافات قرون وسطايي خود بود و تمدن ايراني آخرين نفس‌هايش را مي‌كشيد. اما امروزه دشمنان قدرتمند و حيله‌گري در كمين نشسته‌اند. تمدن پيشرفته غرب با ماهيت اومانيستي و با امكانات مادي و معنوي خيره‌كننده، هرگز تمدّني با ماهيت الهي را تحمل نخواهد كرد. مقابله همه‌جانبه غرب با جمهوري اسلامي ناشي از اين تضاد بنيادي است. آنها براي مقابله با اين پديده نقشه‌هاي متعددي را طراحي كرده‌اند. يكي از مهم‌ترين و شايد مؤثرترين برنامه‌هايشان به انحراف كشاندن مسلمانان و دور كردن آنها از اسلام اصيل است. امروزه شاهديم مجددا همان انديشه‌هايي كه تمدن اسلامي را به زوال و نابودي كشاند، دوباره احيا شده و در برابر اسلام اصيل جبهه گرفته است. آنها با ايده‌هاي خردستيز و رفتارهاي غير انساني، غير اخلاقي و غير شرعي چهره‌اي بسيار كريه از اسلام را براي جهانيان به نمايش گذاشته‌اند و موجبات انزجار جهانيان را از اسلام فراهم كرده‌اند. اينها كه خود را مسلمانان واقعي معرفي مي‌كنند، در قتل عام ساير مسلمانان مستظهر به پشتيباني قدرت‌هاي غربي و سرمايه‌هاي نفتي هستند. مسلما اگر جهان اسلام براي ممانعت از گسترش و زدودن اين غده خطرناك برنامه‌ريزي همه‌جانبه و حساب‌شده‌اي نداشته باشد، قدرت مسلمانان با اختلاف‌هاي دروني تحليل خواهد رفت و شكل‌گيري تمدن اسلامي همچنان در آرزوها خواهد ماند. «وَ أَطِيعُواْ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.»(انفال: 45)

• پی نوشت ها

1ــ ويل دورانت، تاريخ تمدن، ترجمه احمد آرام و ديگران تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1367، چ دوم، ج 1، ص 3.

2ــ همان.

3ــ هنری لوكاس، تاريخ تمدن، ترجمه عبدالحسين زرين‌كوب تهران، كيهان، 1376، ج 1، ص 20ــ21.

4ـ محمّدکاظم مکی، تمدّن اسلامی در عصر عبّاسی، ترجمه محمّد سپهر تهران، سمت، 1383، ص 23.

5ـ اسوالد اشپنگلر، انحطاط غرب، ص 31ـ34، به نقل از: محمّدکاظم مکی، پیشین، ص 23.

6ـ محمّدکاظم مکی، پیشین، ص 31.

7ـ امام خمینی، کشف‌الاسرار قم، آزادی، 1357، ص 8. «در اروپا تمدن نیست، بلکه کلمه توحش به اروپا نزدیک‌تر است.»

8ـ همان، ص 272.

9ـ نهج‌البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1372، چ چهارم، ن 5.

10ـ عبدالحسین زرین‌کوب، کارنامه اسلام تهران، امیرکبیر، 1369، چ چهارم، ص 14.

11ـ مرتضی مطهّری، خدمات متقابل اسلام و ایران قم، اسلامی، بی‌تا، ص 325.

12ـ علی علیه‌السلام در توصیف عصر جاهلیت در خطبه 26 نهج‌البلاغه چنین می‌فرماید: همانا خداوند محمّد را ـ که درود خدا بر او و بر خاندانش باد ـ به عنوان هشداردهنده به جهانیان و امین وحی و قرآن مبعوث کرد، در حالی که شما ای توده‌های عرب، تکیه بر بدترین دین‌های جهان داشتید و در بدترین دیار می‌زیستید، در میان سنگلاخ‌های مارآکند، می‌غلتیدید، نوشابه‌تان آب‌های گندیده بود و خوراکتان نان‌های خشکیده، خون یکدیگر را می‌ریختید و پیوند خویشاوندی را می‌گسستید، بت‌ها در میانتان برپا، و زندگی‌تان آلوده به هرگونه خطا بود.

13ـ گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سیدهاشم حسینی تهران، کتاب‌فروشی اسلامیه، بی‌تا، ص 144.

14ـ همان، ص 147.

15ـ برای آشنایی بیشتر ر.ك. حسن معلمی، نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه اسلامی تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی 1378.

16ـ حمید پارسانیا، «از عقل قدسی تا عقل ابزاری»، علوم سیاسی 19 پاییز 1381، ص 7.

17ـ واژه عقل در روایات صرف‌نظر از مشتقات و مترادف‌هایش 3688 بار تکرار شده است. نرم‌افزار نورالانوار 2

18ـ محمّدبن یعقوب کلینی، الکافی تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1365، کتاب العقل و الجهل، ح 1، ص 10 / شیخ حرّ عاملی، وسائل‌الشیعه (قم، مؤسسة آل‌البیت، 1412)، ج 1، ص 39، باب «اشتراط العقل فی تعلق التکلیف».

19ـ محمّدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج 1، ص 10.

20ـ بقره: 164 / آل‌عمران: 190 / اعراف: 85.

21ـ محمّدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج 1، ح 28.

22ـ همان، ج 1، کتاب العقل و الجهل.

23ـ همان.

24ـ محدّث نوری، مستدرك الوسائل قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام1408، ج 11، ب 8 (فی وجوب طاعة العقل و مخالفة)، ح 26.

25ـ محمّدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج 1، کتاب العقل و الجهل، ح 23.

26ـ همان، باب «استحباب التواضع»، ص 3.

27ـ محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار بیروت، مؤسسة الوفاء، 1404، ج 74، ب 7، ص 181 / حسن‌بن

ابی‌الحسین دیلمی، أعلام‌الدین (قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، 1408)، ص 337.

28ـ عبدالواحدبن محمّد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1366، ص 52.

29ـ محمّدبن یعقوب کلینی، پیشین،ج 1، کتاب العقل و الجهل.

30ـ محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج 1، ص 109، ب 4 علامات العقل و جنوده.

31ـ عبدالواحدبن محمّد تمیمی، پیشین، ص 331.

32ـ همان، ص 52.

33ـ نهج‌البلاغه، ح 113.

34ـ عبدالواحدبن محمّد تمیمی، پیشین، ص 52.

35ـ همان، ص 130.

36ـ محمّدبن یعقوب کلینی، پیشین، فصول 1، 78، 82 و... .

37ـ همان، ج 2، ص 643، باب «التحبب إلی الناس و التودد إلیهم» / شیخ حرّ عاملی، پیشین، ج 12، ب 29 «استحباب التحبب إلی الناس»، ص 52.

38ـ محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج 87، ب 1، فضل العقل و ذم‌الجهل.

39ـ محدث نوری، پیشین، ج 11، ص 104، ب 39 «استحباب مداراة الناس» / محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج 53، ب 42 «الرفق و اللین و کف الاذی»، ص 72.

40ـ محمّدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج 2، ص 241، باب «المؤمن و علاماته و صفاته».

41ـ عبدالواحدبن محمّد تمیمی، پیشین، ص 473.

42ـ محدث نوری، پیشین، ج 12، ص 142.

43ـ شیخ حرّ عاملی، پیشین، ج 17، ص 12، ب 1 «استحبابها و اختیارها علی أسب»؛ ج 17، ص 17، ب 2 «کراهة ترك التجارة».

44ـ عبدالواحدبن محمد تمیمی آمدی، پیشین، العاقل صفاته و علاماته، ص 3.

45ـ ابن بابویه قمی، عیون اخبارالرضا بی‌جا، دارالمکتبة الحیاة، بی‌تا، ص 93.

46ـ برنارد شاو، اسلام دین آینده جهان، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، ص 13.

47ـ عبداللّه جوادی آملی، «اسلام دین زنده و همیشه جاوید»، پاسدار اسلام 297 شهریور 1385، ص 7.

48ـ همان، ص 8.

49ـ شیخ حرّ عاملی، پیشین، ج 11، ص 310.

50ـ حسن‌بن شعبه حرانی، تحف‌العقول قم، مؤسسة النشر الاسلامی، 1404، ص 34.

51ـ همان.

52ـ نهج‌البلاغه، خ 93.

53ـ بهرام اخوان کاظمی، عدالت در اندیشه‌های سیاسی اسلام قم، بوستان کتاب، 1382، ص 64.

54ـ مرتضی مطهّری، بیست گفتار قم، جامعه مدرسین، 1361، ص 137.

55ـ علی علیه‌السلام ارتجاع به جهالت را در خطبه 3، معروف به خطبه «شقشقیه» توضیح داده است.

56ـ داود الهامی، ایران و اسلام قم، کانون نشر جدید، بی‌تا، ص 232، به نقل از: محمدعلی (مهرین) عباسپور، ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر اشکانیان.

57ـ ر.ك. زین‌العابدین بن علی شهید ثانی، منیه‌المرید فی ادب المفید و المستفید (قم، مکتب‌الاسلام، 1372).

58ـ محمّدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج 1، ص 30.

59ـ اعراف: 184.

60ـ محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج 2، ص 99 / نهج‌البلاغه، حکمت 88.

61ـ محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج 75، ص 277.

62ـ همان، ج 75، ب 23، ص 277؛ ج 15، ص 13.

63ـ مرتضی مطهّری، خدمات متقابل، ص 386، به نقل از: جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ص 247.

64ـ گوستاولوبون، پیشین، ص 143.

65ـ ر.ك. داود الهامی، پیشین، بخش هشتم، ص 273ـ280.

66ـ عبدالحسین زرّین‌کوب، پیشین، ص 22.

67ـ ر.ك. هربرت مارکوزه، انسان تك‌ساحتی، ترجمه محسن مؤیدی تهران، امیرکبیر، 1362.

68ـ جعفر سبحانی، در سرزمین تبوك قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1380، ص 110.

69ـ نساء: 73 / توبه: 51.

70ـ گوستاولوبون، پیشین، ص 152.

71ـ داود الهامی، پیشین، ص 240، به نقل از: احمدبن حنبل، مسند، جزء 14، ص 47.

72ـ محمّدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده تهران، اساطیر، بی‌تا، ج 1، ص 158.

73ـ مرتضی مطهّری، خدمات متقابل، ص 244، به نقل از: ابن اثیر، الکامل، ج 2، ص 319ـ320.

74ـ گوستاولوبون، پیشین، ص 141.

75ـ سید محمّدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن قم، اسماعیلیان، بی‌تا، المجلد الثانی، ص 444.

76ـ گوستاولوبون، پیشین، ص 142.

77ـ همان، ص 141.

78ـ مرتضی مطهّری، بیست گفتار، ص 119.

79ـ محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج 2، ص 30.

[1] - مديريت جامعه الزهراء اسكردو موسس موسسه بين المذاهب الزهراء با ثبت دولتي عضواتحاديه حقوق بشر شمال پاكستان عضوهئيت امناء مدارس دولتي شمال پاكستان عضو اتحاديه ويمن فورم گورنمنت گلگت بلتستان كارشناسي ارشد رشته فقه واصول ودكتراي مطالعات زنان